



بسم الله الرحمن الرحيم

خدای متعال را سپاسگزاریم که این آرزوی دیرینه را، که دولت جناب آقای خاتمی به بهترین شکلی و در نزدیکترین زمانی بتواند وارد صحنه کار و تلاش و مأموریت خود شود، برآورده کرد و بحمدالله شما در وقت مقرر قانونی توانستید این وظیفه حساس را برعهده گیرید.

در ابتدا یاد شهیدان عزیز این روز - رجایی و باهنر - را گرامی می‌داریم. البته این دو نفر، دو شخص بودند؛ لیکن فضایل انقلابی و دینی و تقوایی در آنها آن قدر بارز بود که خوشبختانه در جامعه ما یک جریان محسوب می‌شوند. وقتی که هفته دولت می‌شود و اسم شهید رجایی و شهید باهنر می‌آید، مردم در ذهنشان نیست که فقط از دو شهید تجلیل می‌کنیم؛ می‌فهمند که یک جریان فکری و عملی و انقلابی است که مورد تجلیل قرار می‌گیرد. شما هم که اجتماع فرمودید، احترام به آن بزرگواران است. ان شاءالله که خداوند ارواح طیبه همه شهدا و آن دو بزرگوار را مشمول رحمت خودش کند و به خاطر زحمتی که کشیدند و اخلاصی که ورزیدند، در اعلی درجات علیین، به آنها پاسخ و پاداش دهد.

همچنین از برادر گرامیمان آقای هاشمی رفسنجانی یاد نیک می‌کنیم که در سالهای متوالی، مثل این روزها، ما با ایشان و دولتشان می‌نشستیم و مطالبی را مربوط به آینده و وضع کشور ایشان می‌گفتند و ما می‌گفتیم. بحمدالله احساس می‌کنم که این خلأ پر شده و دولت جدید، با نفس تازه، با روحیه خوب و با استحکام وارد میدان شده است. ان شاءالله زحماتی که آن برادران عزیز - شخص آقای هاشمی و دولتشان - کشیدند، مورد شکر و قبول پروردگار قرار گیرد و ان شاءالله حسنه جاریه ای در کشور باشد و شما هم طبق تکالیف و وظایف خودتان، آنچه را که تشخیص می‌دهید این کشور به آن احتیاج دارد، به بهترین وجهی انجام دهید و بتوانید جای پای نیکی از خودتان در تاریخ این کشور باقی بگذارید.

به مناسبت هفته دولت، من جز یادآوری چند نکته به شما برادران عزیزم، عرض دیگری ندارم. البته مطالبی که آقای خاتمی فرمودند و بارها هم تکرار کرده اند، واقعاً چیزهایی است که دولت و کشور ما به آن نیاز دارد و می‌بینیم که بحمدالله دولت جدید هم بر این اساس شکل گرفته است. امیدواریم که ان شاءالله خداوند، شروع این مرحله جدید را بر شما مبارک کند. مبارکی حقیقی آن وقتی خواهد شد که بتوانید وظایف سنگینی را که برعهده تان است، انجام دهید و انتظار بحق و بجایی را که مردم دارند، برآورده کنید. البته انتظارات مردم چیزهایی نیست که در طول مدت کوتاهی برآورده شود. آنچه مردم از شما توقع دارند، این نیست که در کوتاه مدت همه مشکلات اقتصادی برطرف شود، همه کارهای اساسی در این مملکت شکل گیرد و همه ی کارها به جریان افتد. مردم، مردم هوشیاری هستند و آنچه از دولتها انتظار دارند، حرکت معقول و منطقی به سمت اهدافی است که اعلام شده است. ان شاءالله خدای متعال هم توفیق خواهد داد، تا آنچه را که شما به مردم گفتید و وعده دادید و مردم هم آنها را قبول کردند و از شما توقع دارند، در کمترین زمانی بتوانید انجام دهید.

اما من در همین جا به همه توصیه می‌کنم؛ هم به مسؤولان، که عجله نکنند و کار شتابزده انجام ندهند؛ هم به مردم، که توقع دور از منطق نداشته باشند و خیال نکنند که در ظرف مدت شش ماه یا یک سال، همه مشکلات حل خواهد شد. البته وقتی حرکت شروع شد، آثار حرکت نشان داده خواهد شد. یعنی شش ماه، یک سال که بگذرد، معلوم می‌شود که دولت کار و حرکت می‌کند. مردم هم این را از شما می‌خواهند. من گمان نمی‌کنم که مردم عزیز ما، بیش از این هیچ توقعی از دولتها داشته باشند که در آن جهاتی که مورد نظر است، برنامه‌هایی را که مصلحت است و مورد خواست مردم و اراده دولت، آنها را انجام دهند.

علاوه بر آنچه که آقای خاتمی فرمودند، من می‌خواهم دو، سه تذکر به شما عزیزان عرض کنم. یکی این است که در زمینه کارها باید اساس را مردم قرار داد. این، حرف کلی است. همه این حرف را می‌زنند؛ هیچ کس هم منکر این



حرف نیست. تازگی این حرف در این جاست که اگر بخواهیم توجه بکنیم، گاهی اوقات منافع و خواست عامه مردم، با منافع گروههای خاص تعارض پیدا می کند. این، جایی است که بسیار حساس است. برادرانی که با مسائل دولتی و مدیریتهای کلان سروکار دارند، خوب می توانند مصداقهای این را پیدا کنند. شاید الان اگر من بخواهم بیان کنم، در ذهن خودم مصداقهای فراوانی وجود دارد که البته بنای بر ذکر مصداق نیست.

جاهایی است که اگر اقدامی را در زمینه صنعت، در زمینه مسائل اقتصادی، در زمینه مسائل پولی، در زمینه مسائل فرهنگی و در زمینه مسائل گوناگون انجام دهیم، به نفع مردم است؛ اما گروههای خاصی در جامعه هستند - گروههای پولی، مالی، اقتصادی، ثروتمندان، گروههای فرهنگی و گروههای سیاسی - که اینها متضرر خواهند شد. این، آن نقطه حساس است. آن صراط مستقیم، این جا معلوم می شود. این، جای همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است که «فانّ سخط العامة، یجحف برضی الخاصة» (1). یعنی اگر یک وقت مردم خشمگین بودند، خشنودی گروههای خواص به کل نابود خواهد شد و بر باد خواهد رفت. سخط و خشم عمومی، خشنودی گروههای خاص را پایمال خواهد کرد. گیرم که چند صباحی، ما در فلان سیاستی که اعمال کردیم و فلان کاری که اجرا نمودیم، چهار نفر از گروههای خاص یا گروههای پولی و مالی را هم از خودمان راضی کردیم؛ اما اگر خدای ناکرده با این کار، مردم را ناراضی کرده باشیم، این نارضایی مردم مثل توفانی می آید و همه اینها را در می نوردد. این، هیچ ارزشی ندارد. بعد عکسش را می فرمایند: «وانّ سخط الخاصة، یتغفر مع رضی العامة» (2). یعنی اگر فرض کنیم که گروههای خاص سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، سر سیاست و عملی از ما خشمگین و ناراضی شدند و گفتند که دولت چرا این کار را انجام داد، چنانچه «یتغفر مع رضی العامة»؛ یعنی وقتی که عامه و - به تعبیر امروز ما - توده مردم خشنود و راضی باشند، خشم آن گروهها قابل بخشایش است. باید این را فکر کرد.

عزیزان من! هر انسان عاقلی و هر مجموعه ای باید بگردد، لشکریان با اخلاص و با صدق خودش را جستجو کند. امام بزرگوار ما، بزرگترین هنرش این بود که لشکر خود را شناخت و پیدا کرد و دانست که در روز بعد، چه کسی به داد او خواهد رسید و چه کسی سخن او را خوب گوش خواهد کرد. شما ببینید چه کسانی به سخنان امام گوش کردند؟ خوشبختانه صحنه جنگ تحمیلی که از چندین سو برای ما درس است، از این جهت هم برای ما درس است. آن روزی که امام در سال پنجاه و هشت سر قضیه پاره کلمه ای گفتند، ساعت حدود سه و نیم، چهار بعدازظهر بود که من به طرف جماران می رفتم. اصلاً قیافه شهر، قیافه دگرگون شده ای بود و مردم همین طور بی اختیار راه افتاده بودند. این حالت، تقریباً با فراز و نشیبها و کم و زیادهایی، تا سال شصت و هفت ادامه داشت. وقتی که امام اشاره ای می کرد، فریادی می کشید و دستوری می داد، چه کسانی می رفتند؟ آنها لشکر حقیقی شما بودند؛ آنها را دریابید.

البته یک دولت، برای گروه یا دون گروهی فکر نمی کند. امنیت برای همه است. فرقی هم نمی کند که آن همه ای که ما می گوئیم، جزو مخلصان دولت باشند یا نباشند. ولو آنهايي که مخلص دولت هم نیستند، باید امنیت داشته باشند. آنهايي که با دولت روابط چندان صمیمانه ای ندارند، بایستی امکان کار و تلاش داشته باشند. شکی نیست که خدمات شما متعلق به همه است. شما برای جمعی یا دون جمعی کار نمی کنید؛ اما بدانید که در میان اینها، آن کس که وقتی شما فریاد استمداد بلند کردید، به داد شما خواهد رسید، کیست. فرض کنیم، اگر یک روز احتیاج به این داشتید که برق کم مصرف شود و اعلان کردید که برق کم مصرف کنید، ببینید چه کسانی به حرف شما گوش می کنند و چه کسانی اعتنا نمی کنند و در منزلشان، صد برابر آن آدمی که با دو شعله برق، مصرف معمولی دارد، مصرف خود را بالا می برند؛ یعنی به فکر شما نیستند. ببینید اینها چه کسانی هستند. به نظر من، اینها را خیلی راحت می شود شناخت.

من خواهش می کنم که در همه بخشها - در زمینه فرهنگ، در زمینه مسائل سیاسی و در زمینه امنیت - مسأله «رضی العامة و سخط العامة» را در مقابل «رضی الخاصة و سخط الخاصة» در نظر بگیرید؛ ببینید آنهايي که فریاد و استصراخ شما را در هنگام لازم جواب می دهند، چه کسانی هستند.

نکته دیگری که به نظرم رسید به شما عرض کنم، این است که یکی از شعارهای بسیار خوب جناب آقای خاتمی - که من از اولی که آن را از ایشان شنیدم، واقعاً خدا را شکر کردم - مسأله «قانونگرایی» بود. این، حرف خیلی خوبی



است و خوشبختانه این را شما بارها تکرار کرده اید. در دوره انتخابات گفتید، در مجلس گفتید، این جا و آن جا گفتید. من می خواهم عرض کنم که تا لحظه آخر، به این شعار تمسک کنید و بدانید که قانونگرایی کار سختی هم هست؛ اما با وجود سختیهایش، در کوتاه مدت و بلند مدت، فوایدش از بی قانونی بهتر است. وقتی که انسان سوار اتومبیل است و می خواهد به منزل برسد، ممکن است از راه میانبر، ورود ممنوعی مسیر خود را انتخاب کند. اگر شما از این راه رفتید و به منزل رسیدید، به نظرتان فایده نقدی وجود دارد؛ اما خطراتی که در این راه هست، به مراتب غیرقابل مقایسه با آن سود است. تمام قوانین همین طورند. از قانون اساسی - که اساس کار ماست - گرفته، تا قوانین عرفی و عادی و معمولی که در مجلس شورای اسلامی تصویب می شود، تا احیاناً مصوبات بعضی از مراکز دیگر مثل هیأت عمومی قوه قضاییه - که در حکم قانون است - تا مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، که آن هم مصوباتش در حکم قانون است. آنچه که آنها معین می کنند و به مسؤولان راهبرد می دهند، ارزشش بیشتر است. البته این حرف هم - همان طور که عرض کردم - حرفی آسان است که در مقام عمل دشواریهایی دارد. بعضی قانون را طوری عمل می کنند که اصحاب سبب عمل کردند! اصحاب سبب هم عین مرقع قانون عمل کردند؛ یعنی خدا گفته بود روز شنبه ماهی نگیرید، اینها هم روز شنبه ماهی نگرفتند. بله؛ کار کوچکی کردند که آن هم رسماً منع نشده بود و آن، این بود که حفره هایی درست کردند، ماهیها داخل آن حفره ها آمدند، راه آن حفره ها را در روز شنبه بستند، تا ماهی نتواند برگردد! روز شنبه این کار را کردند، روز یکشنبه همان ماهیها را گرفتند! این، ظاهر قانون است. اگر شما نگاه کنید، این مثل همان کلاه شرعیهایی است که یک ربای سنگین کذایی را با یک شاخه نبات جا به جا می کردند! قانون بود، ظاهر شرع بود؛ اما امام بزرگوار رضوان الله علیه که یک فقیه قوی آگاه به لب و روح دین بود، قبل از این که تشکیل حکومت بدهد، این را منع کرد. جزو فتاوی ایشان - که در دوران مبارزه، ما به آن فتوا افتخار می کردیم و همه جا هم نقل می نمودیم - منع حیل ربا بود. ایشان مطلقاً حیل ربا را منع کرد. شما آقایان، حیل قانون را هم منع کنید و جلوش را بگیرید. بعضی از شرکتها و بعضی از مجموعه های علی الظاهر قانونی، حامل باطن اصحاب السببی هستند. مواظب باشید کسانی که می خواهند از قانون بگریزند، شما را به این دام نیندازند؛ نیابند شما را قانع کنند که این کار قانونی است.

نکته دیگر این است که عزیزان من! زمان را قدر بدانید. شما الان چهار سال وقت دارید. این چهار سال، مثل طرفه العینی خواهد گذشت. واقعاً چهار سال، زمان خیلی کوتاهی است. اگر کسی کار کند و از هر لحظه اش استفاده نماید، سرمایه عظیم و مغتنمی است. چنانچه خدای نکرده بگوییم حالا که وقت داریم، هنوز که چهار سال یا سه سال و نیم وقت هست، و تسویف کنیم - که این تسویفی که در روایات ما هست، معنایش این است؛ سوف افعل، سوف افعَل: خواهم کرد، خواهم کرد - و دائماً کار را به تأخیر بیندازیم، یک وقت می بینید که چهار سال تمام شد، ولی چیزی در دستمان نیست! از همین لحظه اول، دقایق را قدر بدانید و آن کار مهم اساسی را که می خواهید آخر انجام دهید، همین اول کار انجام دهید.

حرف آخری که می خواهم عرض کنم این است که غیر از ارتباطات رسمی و معمولی در نظام اسلامی، شما بدون اتکا و توکل به خدا و ارتباط ویژه با او، توفیق لازم را به دست نخواهید آورد. توفیق از سوی خداست؛ جبر نیست. توفیق، یعنی جور کردن و جور آوردن و موافق طبع و موافق خواست آوردن کار. این، معنای توفیق است؛ نه این که وقتی می گوئیم خدا توفیق داد، یعنی پشت گردن آدم را گرفت که این کار را انجام دهد. باز هم خود شماست که کار را انجام می دهد؛ اما توفیق از طرف پروردگار است. اگر این توفیق و جور آمدن کار و فرصت لازم کار را می خواهید، باید با خدا رابطه مستقیم برقرار کنید؛ رابطه تضرع، رابطه خواست، رابطه ویژه. این رابطه با خدا را همه باید داشته باشند؛ اما شما که مسؤول هستید و یکی از مدیریتهای بالا در دست شماست - شما که می گوئیم، یعنی ما مسؤولان، که من خودم از شما به این کار اولی هستم - جزو شایسته ترین افرادی هستید که باید این رابطه ویژه را با خدا داشته باشید. نماز با توجه و با حضور بخوانید؛ به نوافل اهمیت دهید و سعی کنید که در روز مقداری قرآن تلاوت کنید. هیچ روزی بر شما نگذرد که مقداری قرآن - ولو ده آیه، پنج آیه - با تدبیر تلاوت نکنید. این، به شما نورانیّت می بخشد. انتظار این را نداشته باشیم که اگر امشب نافله خواندیم، فردا مثلاً



گشایش مهمی در کارمان بشود و اثرش ظاهر گردد؛ نه. در دعاهاى ما، نفس رابطه با خدا، جزو بدیهیات و محکّمات ادعیّه ماست و خدای متعال، متضرّعين الیه را مورد توجه و عنایت خاص قرار می دهد. تضرّع، این خواص را دارد. با این که امام رضوان الله علیه از سابق هم اهل عبادت بود - ما شنیده بودیم و اطلاع داشتیم - اما این اواخر که به پایان عمر خود نزدیکتر می شد، با این که انسان وقتى پیر و خسته می شود، همچنان که همه کارهاى دیگر برايش سخت می شود، نماز خواندن و عبادت کردن و دعا خواندن هم سخت می گردد، و جوان همچنان که ورزش را راحت می کند، عبادت را هم راحت تر انجام می دهد و نماز را هم راحت تر می خواند - در عین حال پیری و از کارافتادگی تضرّع و توجه و اهتمام و گریه اش هم بیشتر می شد و خدای متعال هم به همان نسبت، کارها را درست می کرد و جور می آورد.

امیدواریم که ان شاءالله خداوند متعال به شما توفیق عنایت کند و در همه حال مشمول عنایات پروردگار باشید و خداوند در همه مراحل به شما کمک کند. الحمدلله آدم احساس می کند که ان شاءالله عنایات الهی شامل حال این دولت و رئیس جمهور محترم و عزیز هم هست. همین که بحمدالله ایشان به سهولت توانستند کار انتخاب وزرا را انجام دهند و وزرای دلخواه و مورد علاقه خودشان را که بتوانند با ایشان کار کنند، بیابند و راحت به مجلس ببرند و مجلس هم راحت رأی داد، نشان دهنده این است که خدای متعال اراده فرموده که کارها را پیش ببرد و ان شاءالله بعد از این نیز همین طور خواهد بود؛ «و من كان لله كان الله له» (3). خدا ان شاءالله با شما خواهد بود.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

(1) نهج البلاغه: نامه 53

(2) نهج البلاغه: نامه 53

(3) بحارالانوار، ج 82، ص 197